

قرآن میان دو قرائت منحرف

نه سلاح طالبان، نه آماج حمله دین‌ستیزان

احمد شکیب بخشی

۱۳ نوامبر ۲۰۲۵

در سال‌های اخیر، در افغانستان و میان جامعه مهاجر، دین و قرآن به میدان کشمکش سیاسی و روانی تبدیل شده است. از یک‌سو طالبان با اعتمادبه‌نفس کامل خود را «حکومت اسلامی» و «مرجع تطبیق دین» معرفی می‌کنند و هر مخالفتی با نظام‌شان را به‌گونه‌ای به مخالفت با اسلام پیوند می‌زنند. از سوی دیگر، گروهی از دین‌ستیزان فرصت‌طلب، به‌جای آن‌که ادعای طالبان را زیر سؤال ببرند و بررسی کنند که آیا رفتار و ساختار طالبان واقعاً با قرآن و سنت سازگار است یا نه، همه جنایات و جهالت طالبان را مستقیماً به حساب خود دین و قرآن می‌نویسند و زیر نام دفاع از حقوق بشر و آزادی، اصل دین و دینداران را آماج حمله قرار می‌دهند؛ به‌ویژه در فضای مجازی که این نوع موضع‌گیری‌های تند و تحریف‌شده، با سطحی‌نگری، صدای بلند و استدلال کم، فراوان دیده می‌شود.

در میان این دو صدا، مردم – و مخصوصاً نسل جوان – گرفتار نوعی سردرگمی‌اند. از یک طرف با چهره‌ای خشن، عبوس و تحقیرآمیز از دین روبه‌رو می‌شوند که طالبان آن را نمایندگی می‌کنند؛ و از طرف دیگر، با گفتمان تند و عصبانی‌ای مواجه‌اند که می‌گوید اگر آزادی می‌خواهید، باید با دین خداحافظی کنید، زیرا آنچه امروز به‌نام اسلام اجرا می‌شود، گویا «ذات حقیقی» دین است. در چنین وضعیتی، طبیعی است که انسان مؤمن و در عین حال متفکر و درد آشنا بپرسد: اگر نه طالبان را معیار اسلام بگیریم و نه دین‌ستیزان را داور نهایی، خود قرآن درباره نقش دین و نقش خودش در زندگی انسان چه می‌گوید؟

در این نوشته، تلاش این است که دقیقاً از همین زاویه به موضوع نگاه شود؛ یعنی نه از دید طالبان و نه از دید مخالفان اصولی یا احساسی دین، بلکه از دید خود قرآن. برای فهم بهتر این موضوع، می‌توان قرآن را – به‌صورت تحلیلی و تربیتی – به‌عنوان «نقشه جامع حیات انسان» در سه بُعد دید: نخست، قرآنی که به انسان هویت و کرامت می‌بخشد؛ دوم، قرآنی که روح و نظام ارزش‌های زندگی را می‌سازد؛ و سوم، قرآنی که برای زندگی فردی و جمعی نقشه راه و مسیر رشد ترسیم می‌کند. اگر این سه بُعد را جدی بگیریم، هم ادعای طالبان به‌طور مستند به چالش کشیده می‌شود و هم منطق دین‌ستیزان.

۱. قرآنی که ابتدا «انسان» را تعریف می‌کند، نه فقط «مجازات» را

طالبان معمولاً وقتی از دین سخن می‌گویند، بحث را از «حد»، «منع»، «محکمه»، «تعزیر» و «اجرا» آغاز می‌کنند و تصویر غالبی که در ذهن مردم می‌سازند، تصویری است که در آن دین، قبل از هر چیز، مجموعه‌ای از مجازات‌ها و

ممنوعیت هاست. گروهی از دین‌ستیزان هم همین تصویر را به‌عنوان چهره اصلی دین می‌پذیرند و نتیجه می‌گیرند که اگر دین یعنی همین چیزی که طالبان نشان می‌دهند، پس دین خطرناک است و باید با آن مقابله کرد. اما قرآن وقتی از انسان و دین سخن می‌گوید، از نقطه‌ای کاملاً دیگر آغاز می‌کند.

نخستین نکته قرآن درباره انسان، اعلام کرامت ذاتی اوست: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» (اسراء: ۷۰). خداوند در این آیه، همه فرزندان آدم را – بدون تفکیک قومی، نژادی، جنسی و سیاسی – صاحب کرامت معرفی می‌کند. از منظر قرآن، انسان پیش از آن‌که پیرو فلان گروه و زیر پرچم فلان نظام باشد، مخلوقی است که حرمت دارد و این حرمت، بنیادی‌ترین نقطه شروع در نگاه دینی است. اگر نظامی زیر نام دین، زن را شهروند درجه دوم کند، مخالف فکری را عملاً از دایره انسانیت خارج سازد و اقوام و مناطق مختلف را براساس وفاداری سیاسی و قومی تقسیم‌بندی کند، در واقع با این اصل اولیه قرآنی در تعارض است، هرچند در زبان هزاربار از قرآن نام ببرد.

قرآن در مرحله بعد، هدف خلقت انسان را روشن می‌کند: «وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶). عبادتی که در این آیه مطرح است، تنها یک سلسله حرکت ظاهری و تکراری نیست؛ بلکه معنایش این است که تمام زندگی انسان – در فکر، قلب، رفتار و روابط – در مسیر شناخت، بندگی و تقرب الهی قرار گیرد. این یک پروژه عمیق برای تبدیل پوچی به معنا و سرگردانی به هدف‌مندی است. با چنین نگاهی، دین نمی‌تواند فقط به چند حکم ظاهری تقلیل یابد، بلکه باید طرحی جامع برای جهت‌دهی به کل حیات انسانی باشد.

قرآن همچنین جایگاه انسان را در عالم با تعبیر خلافت الهی بیان می‌کند: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). این یعنی انسان در زمین امانت‌دار است و قدرت در دست او امانت الهی است، نه غنیمت جنگی. همین‌جا آیات دیگری یادآوری می‌کنند که هر ذره کار نیک و بد در محکمه الهی حساب دارد: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال: ۷-۸). در این چارچوب، قدرت سیاسی و نظامی، نه حق طبیعی فاتح، بلکه مسوولیتی سنگین است که صاحب آن باید در برابر خدا و مردم پاسخگو باشد.

اگر این سه محور – کرامت ذاتی، هدف معنوی حیات و خلافت مسوولانه – را کنار هم بگذاریم، روشن می‌شود که طالبان حق ندارند قدرت را ملکیت گروهی خاص جلوه دهند، کرامت میلیون‌ها انسان را به‌صورت سیستماتیک زیر پا کنند و همه این‌ها را به‌عنوان «حکم خدا» معرفی کنند؛ و در سوی دیگر، دین‌ستیزان حق ندارند همین رفتار ضدقرآنی طالبان را به حساب متن قرآن بنویسند و نتیجه بگیرند که مشکل از خود دین است. مشکل از تحریف دین و سوءاستفاده از دین است، نه از آن اصولی که قرآن درباره انسان ترسیم کرده است.

۲. قرآنی که روح و مرام زندگی را می‌سازد، نه تعصب و نفرت را

دومین کار بزرگ قرآن در زندگی انسان، ساختن روح و مرام است؛ یعنی پاسخ‌دادن به این‌که انسان موفق از نظر قرآن چگونه انسانی است، چه ارزش‌هایی باید محور زندگی او باشد و چه چیزهایی خط قرمز اخلاقی او را می‌سازد. قرآن در سوره شمس رستگاری را در تزکیه نفس خلاصه می‌کند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۹-۱۰). دین، در این منظر، پیش از آن‌که دستگاه مجازات باشد، پروژه پاک‌سازی و ساختن درون انسان است؛ زدودن کبر، حسد، ظلم، دروغ و خیانت و آراستن دل به ایمان، تواضع، رحمت، عدالت و صداقت.

قرآن معیار برتری را نیز به روشنی بیان می‌کند: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات: ۱۳). در این منطق، برتری نه به قوم است و نه به قبیله و زبان و نه به سابقه جنگی، بلکه به میزان تقوا است؛ تقوایی که در عمل خود را به شکل انصاف، پرهیز از ظلم، وفای به عهد و پروا از حقوق مردم نشان می‌دهد. حال اگر ساختار واقعی یک نظام سیاسی – مانند نظام طالبان – بر محور تعلقات قومی، روابط شبکه‌ای، انحصار قدرت و حذف رقبا چیده شده باشد و تقوا، عدالت و صداقت در آن جایگاه حاشیه‌ای داشته باشد، آشکار است که این ساختار با معیارهای اخلاقی قرآن فاصله دارد، حتی اگر در ظاهر از نام دین استفاده کند.

در همین چارچوب، قرآن همزمان به عدالت و احسان امر می‌کند: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ...» (نساء: ۱۳۵) و «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (نحل: ۹۰). جامعه ایمانی از نگاه قرآن باید هم عادل باشد و هم مهربان. اگر نظامی زیر نام دین، عدالت ساختاری را قربانی منافع گروهی می‌سازد، تبعیض را نهادینه می‌کند و رحمت را با خشونت سازمان‌یافته جایگزین می‌کند، نه می‌تواند خود را نماینده روح قرآن بداند و نه می‌تواند از مردم توقع داشته باشد که این رفتار را به عنوان چهره حقیقی دین بپذیرند.

با این حال، دین‌ستیزی که امروز در واکنش به طالبان، اصل دین را هدف قرار داده‌اند، به گونه‌ای ناآگاهانه بزرگترین آرزوی طالبان را برآورده می‌کنند؛ زیرا با پذیرفتن این فرض که «آنچه طالبان می‌کنند، همان اسلام است»، میدان را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که هر کس علیه طالبان سخن می‌گوید، مجبور شود یا از دین دست بشوید یا در سکوت بماند. در حالی که اگر معیار قضاوت، خود آیات قرآن باشد، دفاع از کرامت انسان، مبارزه با ظلم و تبعیض، دفاع از حق زن برای آموزش و مشارکت، دفاع از آزادی مسئولان شهروندان و نقد ساختارهای سرکوب، همگی در امتداد همان عدالت و رحمت قرآنی قرار می‌گیرند، نه در تضاد با آن.

۳. قرآنی که نقشه راه رشد است، نه نسخه تحمیل فوری

سومین بُعد نقش قرآن در زندگی انسان، بُعد «نقشه راه» است. قرآن تدریجاً، در طول حدود ۲۳ سال، نازل شده است؛ سال‌های مکه بیشتر به ساختن ایمان، توحید، آخرت‌باوری، صبر و هویت اختصاص دارد و سال‌های مدینه به تنظیم روابط اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و سیاسی. خود این تدریجی بودن، یک پیام تربیتی روشن دارد: دین، پروژه رشد و تربیت تدریجی انسان و جامعه است، نه بسته‌ای از اوامر و نواهی که یک‌شبه و بدون آماده‌سازی فکری و اخلاقی بر سر مردم فرود آید.

در منطق قرآن، اهداف اصلی حیات دینی در چند محور خلاصه می‌شوند: ایمان عمیق به خدا و آخرت، رابطه زنده با خدا از راه عبادت و ذکر، تزکیه و ساختن اخلاق فردی، رعایت عدالت و احسان در روابط اجتماعی، احساس مسئولیت در برابر مظلومان و حرکت پیوسته به سمت تقوا. برای رسیدن به این اهداف، قرآن ابزارهایی چون نماز، روزه، ذکر، توبه، تدبیر در آیات، صبر و جهاد نفس را پیشنهاد می‌کند؛ یعنی مسیر از درون وجود انسان آغاز می‌شود و به تدریج در خانواده، جامعه و ساختارها گسترش می‌یابد.

طالبان اما در عمل، دین را عمدتاً از سطح دعوت، تفکر و تربیت، به سطح تحمیل، زور و مجازات منتقل کرده‌اند. به جای آگاهی‌دادن، تهدید و تحکم؛ به جای گفت‌وگو با جامعه، فرمان یک‌طرفه؛ به جای ساختن آرام و عمیق ایمان، فشار سریع و

خشن بر ظاهر رفتارها. نتیجه طبیعی این روش آن است که بخش بزرگی از نسل جوان، به جای آن که قرآن را کتاب هدایت و آرامش و معنا تجربه کند، آن را کتاب محکمه‌گیری و مجازات طالبان احساس می‌کند؛ ایمان در دل‌ها از حالت رابطه آزاد و عاشقانه با خدا، به حالت ریا، ترس، نفاق و گاه نفرت از دین تبدیل می‌شود و معنویت، به جای آن که پناه انسان خسته باشد، به یکی از سرچشمه‌های خستگی و دلزدگی او تبدیل می‌گردد.

در این نقطه، دین‌ستیزان نتیجه‌گیری می‌کنند که اگر نتیجه دین‌داری چنین است، پس مشکل از خود دین است. اما اگر سه بُعدی را که از قرآن دیدیم جدی بگیریم – کرامت انسان، اخلاق و عدالت، و تربیت تدریجی – می‌بینیم که مشکل از بی‌اعتنایی به همین اصول و از تقلیل دین به یک سلسله نمادهای ظاهری و ابزارهای سرکوب است، نه از متن قرآن.

جمع‌بندی: چرا باید به خود قرآن برگردیم، نه به ادعاهای طالبان و دین‌ستیزان

در فضای امروز، سخن گفتن از قرآن به عنوان «نقشه جامع حیات انسان» خود نوعی موضع‌گیری اخلاقی و فکری است. این نگاه، از یکسو ادعای طالبان را زیر نور خود قرآن قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که آن‌ها با لگدمال کردن کرامت انسان، نهادینه کردن تبعیض، رواج خشونت و تحمیل دین بدون تربیت، در تضاد با اصول قرآنی حرکت می‌کنند؛ و از سوی دیگر، منطق دین‌ستیزان را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که نوک پیکان نقد را باید متوجه سوءاستفاده از دین و تحریف دین کرد، نه متوجه اصل وحی و ایمان.

اگر بخواهیم این بحث را در چند جمله فشرده کنیم، می‌توانیم بگوییم: قرآن قبل از هر چیز، انسان را موجودی دارای کرامت و مسئولیت معرفی می‌کند، نه ابزار دست قدرت‌های قومی؛ قرآن دین را برای ساختن اخلاق، عدالت و رحمت آورده است، نه برای تقدیس تعصب و نفرت؛ و قرآن اجرای دین را در قالب روندی تدریجی، متفکرانه و تربیتی می‌بیند، نه تحمیل یک‌جانبه و حکومت ترس. بر پایه همین سه نکته، هم طالبان محکوم‌اند، چون ادعای نمایندگی دین دارند ولی در عمل با معیارهای قرآنی فاصله دارند، و هم آن کسانی که به جای نقد این تحریف‌کنندگان دین، اصل دین و قرآن را هدف می‌گیرند.

در چنین شرایطی، جامعه ما به «صدای سوم» نیاز دارد؛ صدایی که نه در اردوگاه طالبان بایستد و نه در اردوگاه دین‌ستیزی، بلکه مردم را به متن قرآن دعوت کند و بگوید: بیایید دین را نه از زبان صاحبان تفنگ و نه از زبان نفرت‌پراکنان، بلکه از زبان خود کتاب خدا بشنویم. تنها در این صورت است که می‌توان هم از کرامت و آزادی و عدالت انسان دفاع کرد و هم دین را از اسارت طالبان و از تیرباران دین‌ستیزان نجات داد؛ و این همان راهی است که می‌تواند برای نسل امروز، افقی تازه میان ایمان و آزادی بگشاید، نه آن‌ها را در تعارض کاذب میان این دو زندانی کند.